



۲۰۲۲/۰۵/۰۹



محمد داؤد مومند

تاریخ غبار از نظر استاد محمد عزیز نعیم

استاد محمد عزیز نعیم، پسر شهید سردار محمد نعیم خان، یک سیمای با وقار و یک شخصیت بزرگ اخلاقی و علمی پوهنتون کابل بود، مرحومی نه تنها به سویه پوهنتون کابل بلکه به سویه افغانستان، یک شخصیت ممتاز اخلاقی و علمی شناخته میشود. من در طول حیات خود، افتخار شناخت سه شخصیت ممتاز و بی بدیل اخلاقی و علمی را داشته ام که عبارت اند از صوفی اسلام خان مین، استاد لیسسه حبیبیه، پوهاند فضل ربی پژواک استاد پوهنخی حقوق و علوم سیاسی و استاد محمد عزیز نعیم، استاد پوهنخی های حقوق و علوم سیاسی و ادبیات.

کرکتر و اخلاق و طبیعت نرم و سلوک انسانی، استاد محمد عزیز نعیم در خانواده سلطنتی، شباهت زیاد به اخلاق و سجایای سپه سالار شاه محمود خان غازی داشت.

بخاطر دارم، باری جنابشان مصروف تدریس مضمون تاریخ بود که عبدالله جان مامور تدریسی پوهنخی حقوق (مسقره یا مسخره شاگردان فاکولته) داخل صنف گردید، و استاد محمد عزیز نعیم به مجرد ورود عبدالله جان از چوکی خود به احترامش بر خواست، این بود نمونه از اخلاق عالی و روح بزرگ استاد محمد عزیز نعیم.

شاغلی سیستانی در مورد شخصیت استاد محمد عزیز نعیم مینویسد: «مرحوم استاد محمد عزیز نعیم، یکی از استادان برجسته پوهنتون کابل در دهه شست و یکی از دانشمندان صاحب صلاحیت در عرصه های مسایل سیاسی و تاریخ معاصر افغانستان در قرن بیستم بود، برخلاف تصور بعضی ها که چون او از منسوبین خانواده سلطنتی افغانستان بود، هرو مرو باید آدم از خود راضی و متکبری باشد، در حالیکه اینطور نبود، بلکه انسانی بود، مؤدب و با تمکین و آراسته با خصایل نیک یک انسان وارسته و با وقار و یک دانشمند فاضل و متواضع و شکسته و با تقوا، در چهره اش آدم میتوانست آیت راستی و اعتماد را بخواند و اطوارش ناشی از تربیت ذاتی و اصالت ریشه دار خانوادگی او بود. ختم»

به نظر نگارنده این سطور افتخار و سعادت شاگردی همچو استاد عالی مقام با ارزش تر از مطالعه صد کتاب است که بعضی سفله صفتان و عناصر متفرعن و متظاهر و بی فضیلت بر آن مانند کرم پيله ابریشم، تبختر میفروشند و حق ابراز عقیده را تنها در انحصار و حیطة صلاحیت خود تلقی نموده و خود را بالاتر از دیگران تصور میکنند.

خدمت مطالعه کنندگان محترم باید به عرض برسانم که من این نوشته را از کتاب شاغلی سیستانی تحت عنوان «بیک نگاه انتقادی بر تاریخ غبار، افغانستان در مسیر تاریخ» بدست آورده خدمت تقدیم میدارم. استاد محمد عزیز نعیم مینویسند:

قبل از اینکه راجع به تاریخ غبار اظهار نظر کنم، باید برداشتم را از ماهیت تاریخ و تاریخ نگاری به عرض برسانم و سپس تفاوت آن را با واقعه نگاری و تاریخ سازی واضح سازم.

تاریخ از نگاه ماهیت، مانند سایر رشته های دانش، چون: علوم طبیعی، ریاضیات، جغرافیا، فلکیات (ستاره شناسی) و غیره، عبارت است از دریافت حقیقت. این حقیقت اگر در علوم طبیعی، مطالعه خواص کیمیای و فزیک ماده است،

در ریاضیات دریافت ابعاد کائنات است، در جغرافیا جستجوی واقعیت های این کره خاکی و در فلکیات نیز جستجوی واقعیت های اجرام سماوی میباشد. در تاریخ نیز همچنان عبارت است از دریافت حقایق نسبت به ماضی و جستجوی طبیعت همچو ماضی، که گذشته است و باز آمدنی نیست.

آنچنانکه مطالعه هر رشته دانش، ایجاب دسپلین و شرایط بخصوص خود را مینماید، به همین صورت مطالعه تاریخ و تاریخ نگاری نیز از خود دارای یک سلسله ایجابات و دسپلین میباشد که بدون آن به برداشت این جانب، جستجوی حقایق تاریخی مشکل به نظر میرسد! از همین سبب همانطوریکه هر با سواد عالم طبیعی نیست، ریاضی دان نیست و جغرافیا نویس نمیباشد، به همین قسم حتمی نیست که هر با سواد باید تاریخ نگار باشد. کسانی صلاحیت نگارش تاریخ را دارند که به ماهیت تاریخ و طبیعت تاریخ آشنایی داشته باشند و سیر تحول تاریخ نگاری را از سپیده دم تاریخ تا حال بدانند و دارای تفکر تاریخی باشند. یعنی شرایط زمان و مکان را درک نمایند و آن شرایط را از عینک زمان و مکان خویش قضاوت نکنند.

از نگاه طبیعت، تاریخ مربوط به علوم اجتماعی است، برعکس علوم مثبت (علوم طبیعی، ریاضیات و فلکیات)، نتیجه گیری علوم اجتماعی مطلق و مثبت نیست. مثلاً در ریاضی در هر زمان و مکان دو جمع دو مساوی به چهار است، و یا به اساس علم فزیک روشنی به خط مستقیم حرکت میکند و این حقیقت در هر زمان و مکان یکسان است. هرگز دیده و یا شنیده نشده که در کدام زمانی نور و روشنی به خط منحنی طی طریق نموده باشد و یا در کدام مکانی به خط منکسر!

اما در علوم اجتماعی نتیجه گیری نسبی است و محدود، و متناسب میباشد به درجه فهم و دانش هر زمان و مکان. برعلاوه در علوم اجتماعی، به حقیقت از زوایای مختلف و ابعاد مختلف نظر اندازی میشود و هر یک برداشت خویش را از ورای آن زوایا و ابعاد بیان میکند.

چون تاریخ از نگاه طبیعت مربوط به علوم اجتماعی است، لذا از این امر مستثنی بوده نمیتواند. ماهیت تاریخ آنچنانکه قبلاً تذکر یافت، عبارت از دریافت حقایق نسبت به ماضی، ماضی که رفته و باز نمی آید! چطور میتوان از همچو ماضی بازگشت ناپذیر مطلع شد؟

آنهايي که رفته اند پس نمی آیند که واقعات زمان خود را بیان کنند و ما هم جسماً توانی رفتن به ماضی را نداریم تا چشم دید های خود را از آن بیان کنیم.

حقیقت راجع به ماضی باز گشت ناپذیر از روی اسناد و شواهد تاریخی بدست میآید. انواع این اسناد و شواهد خیلی وسیع است. این اسناد از روایات گرفته تا کتب و رسایل، از مقالات گرفته تا معاهدات، از مکاتیب گرفته تا سجلات، از اخبار گرفته تا مجلات وسعت دارند و سر انجام میتوان رسانه های گروهی چون: رادیو، تلویزیون، آلات ضبط صوت، سینما و ویدیو و حتی اینترنت را نیز در جمع آن حساب کرد. علاوه بر آنچه گفته آمد، باز یافته های انسان شناسی و لوحه سنگ های قیور و مسکوکات و نقاشی های مختلف بر روی ظروف و الواح سنگی نیز از جمله اسناد و شواهد تاریخی بشمار میروند.

با تحول و سیر زمان و بخصوص انکشاف و ترقی تکنالوژی، اسناد و شواهد تاریخی نیز برجسته میگرددند و حقایق را روشنتر به آیندگان میرسانند، مگر حقایق، آنچنانکه واقع شده اند، میتوانند از لابلای این اسناد و شواهد بدست آیند.

باید سره را از ناسره جدا کرد. آیا به هر کتاب و هر روایت، به هر خاطره و بر هر اظهار نظر و بر هر برداشت میتوان اعتبار کرد؟

آیا میتوان تبلیغ و پروپاگند را در جمله حقایق تاریخی پذیرفت؟

حقیقت این است که اعتماد بر همه این اسناد و شواهد مشکل می‌باشد. نه تنها می‌باید سره از ناسره تفکیک شود، بلکه باید منابع دست دوم را از دست اول جدا کرد و تصنیف نمود. وظیفه اولی تاریخ نگار باید تشخیص منابع و تحلیل آن باشد. از همین سبب است که در هر رساله تاریخی برای طی مراتب علمی، قبل از آغاز مبحث، تحلیل و تشریح منابع و شواهد از طرف طالب العلم شرط عمده کامیابی به حساب می‌رود. در دین مبین اسلام نیز قبل از مطالعه حدیث نبوی، راجع به اوصاف بخصوص راوی پرسش بعمل می‌آید. احادیث از قول راویانی که به اوصاف مطلوب متصف نیستند، مشکوک اند.

نه تنها استفاده از منابع ثقه و تحلیل و تجزیه آن از طرف مؤرخ به یک اثر تاریخی اهمیت می‌دهد، بلکه مؤرخ آنچنانکه قبلاً یاد آوری گردید، باید تفکر تاریخی داشته باشد. یعنی شرایط هر زمان و هر مکان را متوجه بوده و نباید شرایط زمان و مکان خودش، قضاوت او را تحت الشعاع قرار دهد. اگر مؤرخ راجع به پنج قرن قبل از آستانه قرن ۲۱ نظر اندازد و نظر به این شرایط داوری اش را صادر نماید، نه تنها خودش به بیراهه رفته است، بلکه خواننده را نیز به بیراهه میکشاند، و آن خواننده که درک دارد، حتماً بر همچو قضاوتی خنده خواهد کرد!

مؤرخ همچنان باید از هرگونه هیجان دور بوده و نه تنها درجه حب و بغضش را به حد اقل قرار داشته باشد، بلکه احساسات و تفکرش نیز باید متوازن باشد. اگر چنین نباشد قضاوتش منصفانه نیست. درست است که در زمان گذشته، تاریخ صرفاً بیان واقعات بود، بدون آنکه به عوامل و نتایجش توجه شود، اما به اساس روند تاریخ نویسی جدید که اساس علمی دارد، تاریخ عبارت است از داوری وقایع. لذا مقام مؤرخ از حکایت کننده به تحلیل کننده واقعات تحول نموده است.

آنچنانکه یک قاضی یک دعوی را از روی اسناد و شواهد مدعی و مدعی الیه بر رسی مینماید و سپس حکمش را نسبت به موضوع مورد مناقشه صادر مینماید، مؤرخ نیز چون یک قاضی عادل باید از روی اسناد و شواهد، همه جانبه حکمش را نسبت به موضوع مورد مناقشه صادر نماید...

ارزش علمی تاریخ نگاری متأسفانه، آنچنانکه شاید و باید در شرق و بخصوص افغانستان راه نیافته است. اگر تعداد انگشت شماری را چون: مرحوم استاد احمد علی کهزاد، مرحوم پوهاند حبیبی، پوهاند داکتر حسن کاکر و شاعلی سیستمی استثناء قرار بدهیم، بیشتر تاریخ نگاران ما، واقعه نگارند. یعنی بیشتر به تشریح حوادث می‌پردازند تا تحلیل آن. واقعه نگار میتواند ممد تاریخ باشد، به شرطی که آنچه را که شرح می‌دهد، بر واقعیت های تاریخی استوار بوده و جعل کردن وقایع در آن دخیل نباشد.

بعد از این بررسی، اکنون باید دید که دو جلد کتاب افغانستان در مسیر تاریخ تألیف مرحوم غبار، از چگونه ارزش تاریخی بر خوردار است.

نور په وروستی برخه کی.



برای مطالب دیگر محمد داؤد مومند روی عکس کلیک کنید